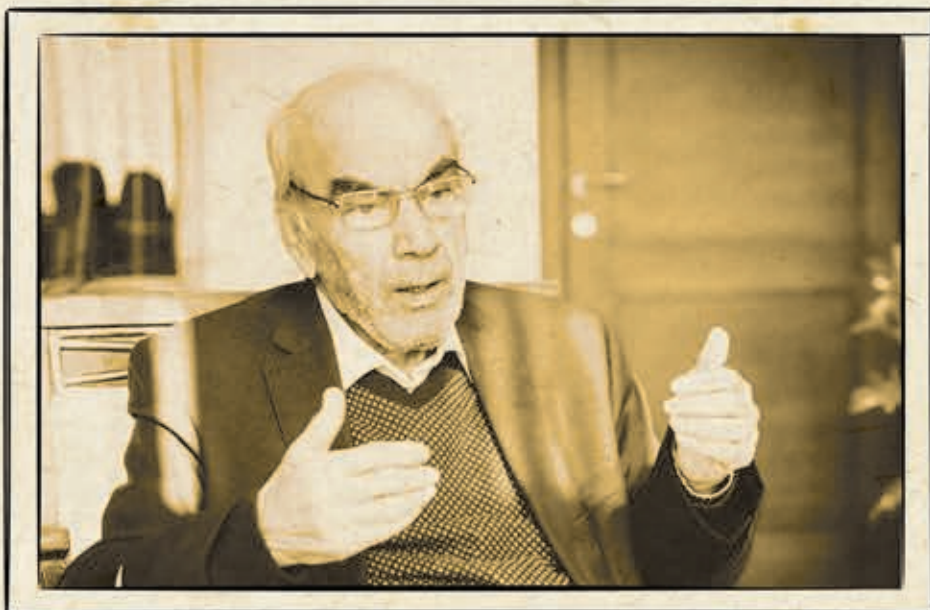


نمی‌دانم پس از مشروطه چه مشکلی پیش آمد. مشکلی پیش آمد که فکر اگر کنار گذاشته نشد، تقریباً متوقف شد و مسکوت ماند و جامعه به عمل پرداخت. مشروطه از آن جهت حادثه بود که مساله آزادی و قانون مطرح شد



اینکه در حدیث عقل و جهل را مقابل یکدیگر می‌بینید دقت کردید که این عقل اعم از عقل نظری و عملی است. هر دو این عقول می‌توانند باشند.

حال بپرسیم که این عقل عملی کجاست؟ اگر مال من نیست کجاست؟ این عقل تاریخی است. جامعه‌شناس ممکن است بگوید این عقل حاصل جامعه است. چنانکه مثلاً (امیل) دورکیم معتقد بود: در جامعه‌ای اقتضای روابط و مناسبات، اقتضای جمع این است که عقل قوی باشد و در جامعه‌ای که پراکنده است، عقل ضعیف است. من که جامعه‌شناس نیستم. جامعه‌شناسی هم بلد نیستم. فکر می‌کنم که عقل، عقل تاریخی باشد. همواره در هر تاریخی صورتی از عقل وجود دارد. عقل زبان زمان است. این عقل را با عقل اعداد اندیش مصلحت‌اندیشی که دوستان من غالباً آن را رد می‌کنند یا عقلی که در راسیونالیسم اروپایی مطرح شد، اشتباه نکنید. من در حال توضیح این مطلب هستم که این عقل چیست و البته نمی‌توانم مطلب خود را تمام کنم. نه فقط در این مجلس اصلاً شخص من قادر نیست که مطلب را تمام کند. می‌کوشم که برای خودم توجهی بکنم که وقتی از عقل و خرد سیاسی می‌گوییم، مراد و منظور چیست؟

عقل به زبان تاریخ می‌آید. تاریخ سخن و جلوه زمان است. زمان جلوه وجود است. وجود ظهور خداست. عقل، بخشش اوست و اینکه فرمود کسی که به او حکمت داده می‌شود، خیر فراوانی به او عطا می‌شود^(۱). گاهی اقوام از خرد بهره دارند و گاهی کم‌بهره‌اند. بی‌بهره معمولاً نمی‌شود. آدمی در هیچ برهه‌ای از زمان بی‌بهره از خرد نیست ولی وقتی خرد ضعیف است، بی‌سروسامانی به وجود می‌آید. وقتی خرد هست سامان هست. نشانه‌های وجود خرد نیز پیدا است. اگر به تاریخ مراجعه کنید این نشانه پیدا است: هر جا خرد هست، تمدن و پیشرفت وجود دارد. نمی‌خواهم از فلسفه دفاع کنم. فلسفه مهم نیست. چین لائوتسه هم فلسفه نمی‌شناسد اما چین لائوتسه هم در زمان اوست که نظم دارد و چین می‌شود. ایران نیز در زمان ابن‌سینا ایران می‌شود. غرب با تفکر، جهان را گرفته است. در واقع این استیلا، فرع تفکر است. ما معمولاً می‌گوییم که چه اهمیتی دارد؟ فلسفه دکارت هزار مشکل دارد. حال ادعای حل مسائل را دارد؟ خودش یروود مشکلات خود را حل کند. لایب‌نیتس کیست و در تاریخ چه کاره است؟ نقش کانت در تاریخ چیست؟ کانتی که بیش از ۴۰ کیلومتر از زادگاه خود دور نشده است، چه کاره است که مسائل عالم را حل کند؟

با فکر و تفکر، طرحی در انداخته می‌شود. آدمی جان، روح، درک و فهم پیدا می‌کند. آدمیان به هم متصل و پیوسته

کند، آسان می‌کنم. البته شاید این مطلب را من از ملاصدرا یا یکی از بزرگان و اساطین فلسفه آموخته‌ام. حال این عقل سیاسی و عقل عملی که ارسطو آن را فرونزیس خوانده است، چیست و کجاست؟ شما را به این مطلب توجه می‌دهم که ما باید از یک اشتباه شایع و رایج بپرهیزیم. ما عقل را چیزی می‌دانیم که مال خودمان است، بسته و پیوسته به خودمان است. چنانکه هوش که از آن به IQ تعبیر می‌شود، مال شخص و همراه اوست. وقتی فردی به دنیا می‌آید با IQ به دنیا می‌آید؛ از آن استفاده می‌کند. حتی ممکن است آن را در طریق شیطنت به کار ببرد ولی همراه با شخص و از آن اوست. ژنتیک است. فرزندان پدران و مادران باهوش معمولاً باهوش هستند. این افراد زودتر و بهتر یاد می‌گیرند. مسائل عملی و علمی زندگی را بهتر حل می‌کنند. علم جزئی را بهتر می‌آموزند اما آیا همه این افراد عاقل هستند؟ مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی مشکلی را که در ارسطو هست، حل کرده است. ارسطو می‌گوید که فضیلت حد وسط است. اگر فضیلت حد وسط است، فضیلت حکمت، حد وسط چیست؟ حد وسط علم و جهل است؟ حکمت که نمی‌تواند حد وسط علم و جهل باشد. یکی از فضایل چهارگانه‌ای که ارسطو ذکر می‌کند حکمت است. حکمت حد وسط چیست؟ خواجه طوسی می‌گوید که حد وسط جهل و جر بزه است. گریزی که در عربی به جر بزه بدل شده است یعنی هوش شیطانی. نه ضرورتاً به معنای بد، یعنی کسی که صاحب جر بزه است معنی‌اش این نیست که حتماً هوش شیطانی دارد. اما هوشش را در طریق صید و صیادی یا مودبانه بگوییم در طریق رسیدن به هدف به کار می‌برد. برای مقصود و انتفاع کار می‌کند. حال ممکن است به نصیرالدین اعتراض و اشکالی هم وارد باشد اما به هر حال به نظر من راه‌حل خوبی داده است. حکمت حد وسط بین جهل و جر بزه است. جهل را هم به معنی سواد نداشتن و سواد کتاب نخواندن بگیرد. جهل در مقابل عقل قرار دارد. یعنی نمی‌فهمد، ادراک نمی‌کند. عقلی که در این مقام در برابر جهل قرار می‌گیرد، عقل نظری نیست اما می‌تواند عقل نظری هم باشد.

دورتر می‌برم و تقسیم را از اینجا آغاز نمی‌کنم. خرد دو خرد است: ۱- خرد بسیط ۲- خرد تفصیلی. خرد بسیط یک صورت نظری پیدا می‌کند و یک صورت عملی. به عبارت دیگر خرد بسیط در خرد عملی و نظری تفصیل پیدا می‌کند. استاد فیلسوفان اسلامی به تبع ارسطو و او هم به تبع افلاطون، وقتی ترتیب خرد را بیان کرده، ابتدا خرد نظری را آورده، پس از آن فرونزیس^(۲) یا فضیلت عقلی را - که همین خرد سیاسی و به طور کلی خرد عملی است - ذکر کرده است. پس از ذکر خرد عملی و به دنبال آن، فضیلت اخلاقی (فضیلت «چه باید و چه نباید») را آورده و سپس فضیلت حرفه‌ای و فنی و عملی را مطرح کرده است.

می‌توانیم قدری این مطلب را تغییر دهیم یعنی ملزم نکنیم به اینکه بپذیرید که خرد عملی (فرونزیس) تابعی از خرد نظری است. چون اگر این گونه بگویید برای تان گرفتاری پیش می‌آید و باید نسبت این دو را معلوم کنید. یعنی باید چگونگی منشأ یافتن عمل از نظر را معلوم کنید. مادر ۳۰، ۴۰ سال اخیر گرفتار سخن دیوید هیوم بوده‌ایم که آیا «باید» از «است» و «هست» بیرون می‌آید یا خیر؟ پیدا است که نمی‌آید. منطق قاعده و قانونی دارد، وقتی استدلال می‌کنید، هر چه در مقدمات است، در نتیجه می‌تواند بیاید. آنچه در مقدمه نیست، در نتیجه نمی‌تواند بیاید. نتیجه که امر گزارفی نیست. بیان نسبت مستقیم عقل نظری و عملی برای ما مشکل ایجاد می‌کند. من این نسبت را در عقل بسیط که بالاتر از این دو است، می‌بینم. البته این عقل، عقل اجمالی است. این اجمال قبل از تفصیل، اجمال مهم‌تر از تفصیل است! اینکه فیلسوف می‌گوید خداوند علم اجمالی در عین علم تفصیلی به موجودات دارد این اجمال غیر از این است که من چیزی را اجمالاً می‌دانم اما تفصیل آن را نمی‌دانم. این اجمال مقدم بر تفصیل است. این اجمال شامل تفصیل است. بنابراین من این دو عقل را به عقل بسیط بازمی‌گردانم. عقل بسیط است که مدد می‌رساند و از این طریق کار فارابی (او اولین فیلسوفی بود که به‌طور خاص به مطالعه آثارش پرداختیم) را که می‌خواهد نبی و فیلسوف را یکی